

ارتش و دولت‌سازی در ایران و اروپا مطالعه‌ای تطبیقی در کارکردها و بسترها

عباس حاتمی*

چکیده

بررسی اولیه ادبیات دولت‌سازی در ایران و اروپا نشان می‌دهد که در هر دو دولت‌سازی ارتش نقش برجسته‌ای داشته است. با وجود این، ادبیات دولت‌سازی در ایران این سؤال عمده را بی‌پاسخ گذاشته است که آیا ارتش در ایران این نقش برجسته را به شیوه‌ای مشابه یا به شیوه‌ای متمایز از ارتش‌های اروپایی ایفا کرده است؟ این مقاله با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای نشان می‌دهد که نقش ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا برجسته و از این حیث مشابه بوده است، اما بررسی شیوه‌هایی که از طریق آن ارتش‌های مزبور این نقش برجسته محقق ساخته‌اند نشان می‌دهد که کارکردهای صرفاً داخلی ارتش در دولت‌سازی ایران در برابر ترکیبی از کارکردهای بیرونی و داخلی ارتش در دولت‌سازی‌های اروپا آن دو را تا حد زیادی از هم متمایز ساخته است. استدلال شد که دلیل تمایز در کارکرد ارتش‌های مزبور تمایز در بستری داخلی و بیرونی بوده است که در آن ارتش‌ها در فرایند دولت‌سازی‌های درگیر شده‌اند. بدین سان، در این جا تمایز در بستر دولت‌سازی تمایز در کارکرد ارتش در دولت‌سازی را ایجاد کرده است و موجب راه‌های متعدد و متکثر دولت‌سازی از سوی ارتش در ایران و اروپا شده است. همین تکثرگرایی در سطوح کلی‌تر اولاً نشان می‌دهد که پیدایش دولت مدرن تا چه اندازه تحت تأثیر الزامات جامعه‌ای قرار داشته است که از متن آن سر برآورده است. ثانیاً چشم‌اندازی جدید در مورد نسبت دولت‌سازی اروپا و

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان d.a.hatami@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۱۰

ایران در ادبیات مربوطه فراهم می‌آورد و مشخص می‌سازد که نباید به شیوه‌ای تعمیمی مسیر تحولات سیاسی حال و آینده یک کشور را سراسر از طریق مسیر تحولات گذشته کشورهای دیگر تعیین کرد.

کلیدواژه‌ها: دولت‌سازی در ایران، دولت‌سازی در اروپا، ارتش، روش تطبیقی.

۱. مقدمه

دولت‌سازی عموماً فرایندی توصیف شده است که طی آن دولت‌های مدرن برآمدند و تثبیت شدند؛ دولت‌هایی که از طریق ایجاد دستگاه پادار اداری و مالی و قضایی و نظامی به اعمال انحصاری اجبار قانونی در محدوده سرزمینی مشخص پرداختند (Ertman, 2005: 367). گرچه دولت‌های مدرنی که در ابتدا در اروپای غربی سر برآوردند به درستی چندعاملی دیده شده‌اند (هلد، ۱۳۸۶: ۵۰)، با وجود این، استدلال رایج در ادبیات دولت‌سازی اروپا این است که ارتش نقش قانونی در دولت‌سازی این قاره داشته است. چنان‌که در برخی از این تحلیل‌ها حتی تشکیل ارتش مدرن با تأسیس دولت مدرن یک‌سان در نظر گرفته شده‌اند (Humphreys, 1995).^۱ در حالی که اولین دولت‌های مدرن در اروپای غربی و در قرن هفدهم میلادی شکل گرفتند، روند دولت‌سازی در ایران با تأخیر طولانی در نیمه اول قرن بیستم و یا به‌طور مشخص‌تر در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ شمسی آغاز شد، به صورتی که این دو دهه عصر دولت‌سازی در ایران نامیده شده است (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۲۷). همین‌طور، در حالی که روند دولت‌سازی در ایران از جنبه‌های گوناگونی بحث شده است، اجماع نظری نسبی در این مورد وجود دارد که ارتش در فرایند دولت‌سازی آن نقش قانونی داشته است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۴؛ آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۷۱؛ فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۰-۳۳۲؛ کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۶؛ کرونین، ۱۳۷۷: سینایی، ۱۳۸۴). ادبیات مربوطه در ایران تأکید دارد که ارتش ایران همانند ارتش اروپا در فرایند دولت‌سازی نقش برجسته‌ای داشته، اما در مورد مقایسه شیوه‌هایی که ارتش‌های مزبور در فرایند دولت‌سازی‌های ایران و اروپا نقش ایفا کرده‌اند سکوت اختیار کرده است. این ادبیات توضیح نمی‌دهد که با توجه به نقش قانونی هر دو ارتش در دولت‌سازی که از این حیث آن‌ها را به هم شبیه ساخته است، آیا ما همین‌طور می‌توانیم از شیوه‌های مشابه دولت‌سازی ارتش در ایران و اروپا سخن بگوییم. به عبارتی دیگر، زمانی که ما بر شیوه‌هایی متمرکز شویم که نقش

ارتش‌های مزبور در فرایند دولت‌سازی محقق شده است، آیا این وجه تشابه پا برجا می‌ماند یا برعکس به وجوه تمایز می‌گراید. اهمیت پاسخ به این سؤالات زمانی مشخص‌تر می‌شود که متوجه شویم در سطوح کلان‌تر نوعی آشفتگی متنی پنهان در مورد وجوه تشابه و تمایز دولت‌سازی در ایران و اروپا وجود دارد؛ مثلاً در یک‌سو استدلال این است که کل دولت‌سازی‌ها در جهان سوم و به تبع آن دولت‌سازی در ایران وارداتی است و لاجرم نوعی تقلید از دولت‌سازی در غرب دیده می‌شود (Badie, 2000). این شیوه از استدلال به علت ماهیت وارداتی و تقلیدی دولت در ایران باید بیش‌تر به حدی از تشابه میان دولت‌سازی‌های اروپا و ایران قائل باشد. در آن سو، استدلالاتی وجود دارد مبنی بر این که تکوین دولت مدرن فرایند تاریخی منحصربه‌فردی دارد که الزامات اجتماعی و تاریخی خاص و متمایز جوامع خود را بازتاب می‌بخشد (بدیع و بیرن بوم، ۱۳۸۷: ۱۵۵، ۱۰۶؛ Tilly, 1985: 185). این شیوه از استدلال، برخلاف استدلال‌ات قبلی، به علت تأکید بر الزامات خاص هریک از جوامع باید بیش‌تر به وجوه تمایز میان دولت‌سازی‌های ایران و اروپا قائل باشد. پژوهش مقاله برای روش‌شدن وضعیت این استدلال‌ات دوگانه در این جا نیز تا حدی راه‌گشا است؛ چرا که این مقاله با بررسی تطبیقی دست‌کم در یک حوزه مشخص، اما عمده، یعنی نقش ارتش در فرایند دولت‌سازی، باید مشخص سازد که دولت مدرنی که در ایران شکل گرفته تا چه اندازه با فرایند دولت‌سازی اروپا شبیه و تا چه اندازه تحت تأثیر بسترهای داخلی و بیرونی خاص خود از آن متمایز شده است.

۲. روش پژوهش: روش مقایسه‌ای

به زعم لیپهارت، روش مقایسه‌ای در کنار روش‌هایی مانند روش آماری و تجربی و مطالعه موردی یکی از روش‌های عمده در مطالعه پدیده‌های سیاسی دانسته می‌شود (Lijphart, 2006: 75-76). پیش‌تر هارولد لاسول با دیدگاهی فراگیرتر تأکید کرده بود از منظر فردی، که در علوم سیاسی نگرشی علمی به پدیده‌های سیاسی دارد، این که در این علم یک روش مستقل به نام روش مقایسه‌ای وجود دارد ایده‌ای زائد است؛ چرا که روش علمی خود ضرورتاً روشی مقایسه‌ای است (Lasswaell, 1968: 3). نگرش‌هایی از این دست باعث شد تا برخی در نهایت این‌گونه استدلال کنند که هر پژوهشی در علوم اجتماعی ضرورتاً پژوهشی تطبیقی است (به نقل از ریگین، ۱۳۸۸: ۳۱). به دلیل همین

اهمیت بالای روش مقایسه‌ای، در مورد تعریف و حوزه دقیق این روش، بحث‌های عمیقی در میان محققان علوم اجتماعی در گرفته است (Bradshaw and Wallace, 2006: 241). در میان این مباحث، عموماً این تعریف پذیرفته‌تر است که روش مقایسه‌ای، در کلی‌ترین شکل، ناظر به یافتن وجوه تشابه و تمایز میان پدیده‌هاست (Hague and Harrop, 2007: 69). همین‌طور در مورد قلمرو مقایسه در مطالعات مزبور از سه نوع تحلیل مقایسه‌ای، یعنی مطالعه موردی و مقایسه تعداد کمی از کشورها و مقایسه تعداد زیادی از کشورها یا مقایسه‌های جهانی، نام برده می‌شود (مک کی و مارش، ۱۳۸۴: ۲۸۶). با وجود این، مرور ادبیات نشان می‌دهد که مطالعات تطبیقی، در حوزه دولت‌سازی، به اشکال خاصی صورت گرفته است و عموماً در قالب مقایسه الگوهای دوگانه و مقایسه درون‌قاره‌ای و بین‌قاره‌ای و همین‌طور مقایسه یک کشور با یک قاره صورت پذیرفته است؛ مثلاً مطالعه تطبیقی آپللو و رستو در مورد دو الگوی دولت‌سازی پارلمانی مطلقه و دولت‌سازی سلطنتی مطلقه به ترتیب برای انگلستان و فرانسه (آپللو و رستو، ۱۳۸۹: ۱۳۳-۱۴۴)، مقایسه عموماً درون‌قاره‌ای تیلی میان کشورهای اروپایی مانند فرانسه، انگلستان، پروس، روسیه، سوئد، نروژ، فنلاند، دانمارک (Tilly, 1990)، مقایسه بین‌قاره‌ای هرست در مورد فرایند دولت‌سازی در افریقا با دولت‌سازی در اروپا (Herbst, 2000)، یا مطالعه تطبیقی مشابه سنتنو میان دولت‌سازی در امریکای لاتین و اروپا (Centeno, 1997, 2003) و در نهایت مطالعه تطبیقی یک کشور با یک قاره از سوی وی میان دولت‌سازی در چین با دولت‌سازی در اروپا (Hui, 2005) از آن جمله‌اند. از آن‌جا که این مقاله، در ادبیات دولت‌سازی، مقایسه میان ایران و اروپا را به‌منزله یک کل مبنا قرار داده است، از حیث قلمرو مقایسه در حیطه مطالعه تطبیقی دسته آخر قرار می‌گیرد. واحدهای تحلیل مقایسه‌ای مقاله، یعنی موضوعاتی که قرار است با هم مقایسه شوند (کوثری، ۱۳۸۷: ۲۶۲)، در قالب چهار متغیر، یعنی کارکرد داخلی ارتش در دولت‌سازی، کارکرد بیرونی ارتش در دولت‌سازی، بستر داخلی دولت‌سازی ارتش، بستر بیرونی دولت‌سازی ارتش در قلمرو مورد مقایسه دسته‌بندی می‌شوند. همین‌طور از حیث منطق حاکم بر روش مقایسه‌ای، با در نظر گرفتن منطق رایج این مطالعات، بر یافتن وجوه تشابه و تمایز متغیرهای مورد مقایسه تأکید خواهد شد.

۳. بررسی تطبیقی کارکردهای داخلی ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا

در ادبیات دولت‌سازی اروپا، استدلال این است که کارکردهای ارتش در دولت‌سازی را در کلی‌ترین شکل می‌توان به دو گونه داخلی و بیرونی دسته‌بندی کرد (Chabod, 1964: 7; Mann, 1986: 476). تا آن‌جا که به کارکرد داخلی ارتش‌های اروپایی در دولت‌سازی مربوط می‌شود، مصادیق این کارکردها را می‌توان به شکل خاص در خلع سلاح نیروهای شورشی که قدرت دولت را به چالش می‌کشیدند و همین‌طور سرکوب مخالفت‌های مربوط به مالیات‌ستانی و سربازگیری اجباری و ادغام واحدهای سیاسی فئودالی دید؛ مثلاً و آن‌طور که تیلی در مورد فرانسه نشان می‌دهد:

ریشلیو خلع سلاح گسترده را از دهه ۱۶۲۰ در فرانسه آغاز نمود. با مشورت او لوئی ۱۳ تخریب قلعه‌های لردهای شورشی بزرگ را به صورت سیستماتیک آغاز کرد... او حمل سلاح‌های مرگبار و نیز داشتن ارتش‌های خصوصی را غدغن کرد. از این طریق بود که ریشلیو تا پایان دهه ۱۶۲۰ دکنترین حق انحصاری شاه در داشتن نیروهای مسلح را رسماً اعلام کرد (Tilly, 1985: 174).

همین وضعیت در انگلستان قرن شانزدهم نیز دیده می‌شود. در این کشور، دولت مطلقه تئودورها خلع سلاح لردهای بزرگ را در دستور کار قرار داد و در نهایت توانست حق انحصاری شاه در داشتن نیروهای مسلح را در قرن شانزدهم محقق سازد (Tilly, 1985: 174; Stone, 1965: 200). علاوه بر انگلستان و فرانسه یک تحلیل فراگیرتر در مورد کل اروپا نیز نشان می‌دهد که دولت‌سازان اروپایی در بسیاری از موارد از ارتش به عنوان ابزاری برای سرکوب مخالفت‌هایی استفاده کردند که علیه وضع مالیات‌های جدید و سربازگیری اجباری صورت می‌گرفت (Tilly, 1975: 23). همین‌طور استدلالاتی وجود دارد که نشان می‌دهد ارتش‌ها در اروپا تا حد زیادی از طریق ادغام واحدهای سیاسی مستقل فئودالی در تکوین دولت‌های ملی و یک‌کاسه‌کردن قدرت این واحدهای سیاسی نقش برجسته‌ای داشته است. مرور تاریخ اروپا در عصر دولت‌سازی تا حدی این موضوع را نشان می‌دهد. تیلی و پرترا با مرور این عصر و دوره تثبیت دولت‌سازی نشان می‌دهند بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ یعنی حدود ۴۰۰ سال، ۵۰۰ واحد سیاسی مستقل فئودالی در اروپا در قالب ۲۵ دولت ملی یک‌کاسه شده‌اند (Tilly, 1975: 15; Porter, 1994: 11-17). گرچه تمامی این ادغام‌ها از

طریق نظامی صورت نمی‌گرفتند، اما در اغلب موارد چنین وجهی داشتند و ارتش در هیئت کارگزار چنین ادغام‌هایی ظاهر می‌گردید. ادغام‌های مزبور یکی از اصلی‌ترین عواملی بود که کمک کرد تا منابع پراکنده قدرت در فنودالیسم جای خود را به تمرکز در منابع قدرتی دهد که خصلت اصلی دولت‌های مدرن اولیه به حساب می‌آید.

اما در آن سو، زمانی که بر کارکردهای داخلی ارتش در دولت‌سازی ایران متمرکز می‌شویم، مشخص می‌شود که این کارکردها وجوه گسترده‌تری داشته‌اند، چنان‌که اولین و عمده‌وجه این کارکرد تمرکز و انباشت در منابع پراکنده قدرت دیده شده است. بررسی‌های تاریخی متعددی این موضوع را تأیید می‌کند؛ مثلاً کرونین استدلال می‌کند که اولین وظیفه ارتش در دوره رضاشاه استقرار قدرت دولت مرکزی در سراسر کشور، سرکوب منابع متعدد قدرت از قبیل حاکمان محلی خودمختار و رؤسای قبایل، خلع سلاح افراد غیرنظامی و برقراری و حفظ امنیت بود (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۵۸). به زعم کارشناسان نیز در مرکز اصلاحات رضاشاه ایجاد ارتش ملی و متحدالشکل و متمرکز قرار داشت که می‌بایست به استقلال سیاسی حکمرانان متعدد منطقه‌ای و سران قبایل پایان می‌داد. به نظر او، تا سال ۱۳۰۴ ارتش قوی‌ترین و متمرکزترین نهاد در کل کشور بود و رضاخان، در مقام فرمانده این ارتش تازه‌تأسیس، از این طریق اقتدارش را تقریباً بر کل کشور اعمال می‌کرد (Karshenas, 1990: 65). فوران نیز استدلال می‌کند که اصلاح بنیادین رضاشاه ایجاد ارتش قدرتمندی بود که قدرت دولت را همه‌جا به اجرا درمی‌آورد (فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۰-۳۳۱). کدی نیز نشان داده است که رضاخان چگونه از طریق ایجاد یک ارتش مقتدر، با برچیدن خودمختاری سیاسی و ایلیاتی، تمرکز و وحدتی را در کشور ایجاد کرد که پیش از آن سابقه نداشت (کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۶). بر اساس تحلیلی دیگر، یکی از عمده‌ترین دلایل مطلقه‌بودن دولت رضاشاه تمرکز بود که او در منابع پراکنده قدرت محلی و مستقل پدید آورد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۶۸). تمامی این استدلال‌ها نشان می‌دهد ارتش مدرنی که رضاشاه تأسیس کرد، کارکردهای نظامی داخلی بدون کارکردهای نظامی بیرونی را در دستور کار داشت. در جدول (۱)، بررسی دقیق‌تر اقدامات نظامی ارتش، بین سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵، مشخص می‌سازد که ارتش در این مدت در حدود ۲۰ عملیات نظامی انجام داده است که همگی برای سرکوب شورش‌های مسلحانه داخلی و استقرار دولت متمرکز صورت گرفته است.

جدول ۱. عملیات‌های نظامی ارتش بین سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۵۹)

سال	نوع عملیات
۱۳۰۰	عملیات علیه میزرا کوچک خان جنگلی.
۱۳۰۱	عملیات در سمیتقو در آذربایجان، سرکوب شورش لاهوتی در تبریز، عملیات علیه شاهسون‌ها در ادریل، عملیات علیه سیدجلال در گیلان.
۱۳۰۲	عملیات علیه شاهسون‌ها در آذربایجان، عملیات لرستان.
۱۳۰۳	عملیات در سرحد بلوچستان، عملیات در لرستان، سرکوب شیخ خزعل، سرکوب ترکمن‌ها.
۱۳۰۴	عملیات علیه اعراب خوزستان، عملیات علیه ترکمن‌ها، عملیات در برخی سرحدات، عملیات در لرستان، سرکوب والی پشت کوه، عملیات در جنوب کردستان.
۱۳۰۵	عملیات در لرستان، عملیات در کردستان، سرکوب شورش‌ها در لشکرهای شمال غرب و شرق.

بر اثر همین اقدامات ارتش بود که نخستین بار در تاریخ ایران موازنه نظامی به شکل چشم‌گیری از ایلات و عشایر به نفع دولت مرکزی تغییر یافت و تمرکز در منابع پراکنده قدرت تا حد بسیاری محقق گردید (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۷۱؛ کرونین، ۱۳۷۷: ۴۰۳). بدین‌سان، اگر دولت مدرن را، به معنای وبری کلمه، کاربرد انحصاری اجبار در محدوده سرزمینی مشخص تعریف کنیم (Weber, 1978: 54-56)، در ایران این ارتش بود که در هیئت کارگزار این وضعیت ظاهر شد و بدین طریق کارکردهای خود در تکوین این دولت را محقق ساخت.

اما نقش ارتش در فرایند تکوین و تثبیت دولت مدرن در ایران تنها به تمرکز در منابع پراکنده قدرت محدود نماند؛ مثلاً میل‌سپو نشان می‌دهد که او، با کمک ارتش رضا خان، توانست مالیات‌های معوق و جاری را جمع‌آوری کند تا تأمین مالی فرایند دولت‌سازی در ایران بدین‌سان تسهیل گردد (میل‌سپو، ۲۵۳۶: ۱۶۱-۱۶۲). کارکردهای ارتش در ایران از این هم فراتر رفته است، چنان‌که از ارتش در این دوره همین‌طور به‌منزله کارگزار پروژه‌های شبه‌مدرنیستی و برای سرکوب شورش‌های شهری و روستایی و حتی در نقش نردبان ترقی سیاسی نیز استفاده شده است. تا آن‌جا که به ارتش در جایگاه کارگزار پروژه‌های شبه‌مدرنیستی رضاشاه مربوط می‌شود، اولین دست از این اقدامات را می‌توان در برنامه اسکان اجباری عشایر دید. بر اساس تحلیلی، نظامیان نه فقط در خلع سلاح عشایر، بلکه در مدرن‌سازی سبک زندگی آن‌ها نیز دخالت می‌کردند (سینایی، ۱۳۸۴: ۳۱۱). چنان‌که فرمانده لشکر شرق، در سال ۱۳۰۶، اطلاعیه‌ای صادر کرد و در آن اطلاعیه گشودن دروازه‌های تمدن و فرهنگ به روی

عشایر ترکمن از طریق اسکان آن‌ها را از مأموریت‌های ارتش تحت امر خود تعریف کرد (همان: ۳۱۲). به همین شکل امیر احمدی نیز از مأموریتی مشابه برای ارتش از طریق یک‌جانشینی ایلات لرستان سخن رانده است (همان). همین‌طور از ارتش برای سرکوب شورش‌های شهری نیز استفاده شد. سرکوب و کشتار خونین مخالفان کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ در مشهد از آن جمله بود و کشتار و سرکوب شورش دهقانی سال ۱۳۱۱ نشان داد که دامنه سرکوب ارتش بخش یک‌جانشین جمعیت روستایی را نیز دربر می‌گرفت.

کارکردهای داخلی ارتش در ایران در برخی موارد از چنین سرکوب‌هایی نیز فراتر می‌رفت و حتی به صورت نردبان ترقی سیاسی نیز دیده می‌شد، چنان‌که یک بررسی نشان داده است که ارتش حتی در فرایند انتخابات مجلس نیز دخالت می‌کرد تا پیروزی کاندیدای مورد نظر را تضمین کند. بر اساس این تحلیل، ارتش در انتخابات مجلس پنجم دست‌بُرد تا به جای نیروهای محافظه‌کار مخالف، نیروهای حامی خودش در میان طبقه روشن‌فکر را وارد مجلس کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۱). به همین علت، یک بررسی تأکید دارد که ارتش در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ به همان اندازه که یک نیروی نظامی بود به همان اندازه هم به صورت نیروی سیاسی عمل کرده است (Banani, 1961: 57). این کارکردهای گسترده داخلی سبب شد تا آئین استدلال کند که در تمامی برنامه‌های مدرنیزاسیون رضاشاه، از کوچک گرفته تا بزرگ، ردپای ارتش محسوس باشد (Upton, 1968: 53-54). این گستردگی باعث شد تا نوعی نوسازی از بالا در ایران آن دوره در دستور کار قرار گیرد که کم و بیش از سوی ارتش صورت‌بندی می‌شد. بدین‌سان، اگر کانال ورود ارتش به فرایند دولت‌سازی در ایران را کودتای ۱۲۹۹ ارتش در نظر بگیریم، مشخص می‌شود که این ارتش هم در آغاز و هم در انجام و هم در تثبیت دولت‌سازی در ایران نقش‌های گسترده داخلی فراوانی داشته است.

۴. بررسی تطبیقی کارکردهای بیرونی ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا

دست‌کم تا آن‌جا که به اروپای عصر دولت‌سازی مربوط می‌شود، کارکردهای ارتش در این عصر متضمن وجوه بیرونی نیز بوده است. این کارکردها در صورت‌بندی اولیه

خود در نظریه جنگ و دولت‌سازی تیلی تأکید شده است که بر اساس آن جنگ دولت‌ها را ساخته است و دولت‌ها جنگ را (Tilly, 1975: 42). در این دست از نظریه‌ها، اروپای دوره دولت‌سازی به صورتی تصور می‌شود که در آن قدرت میان مراکز متکثر قدرت سیاسی پراکنده بود و جنگ مداوم میان این مراکز قدرت در جریان بود. در این وضعیت دولت-ملت‌ها نشان دادند که، در مقایسه با سایر رقبا، برای بسیج منابع مورد نیاز در جنگ کارآمدتر از دیگر رقبا عمل می‌کنند. دولت‌های ملی این کار را با ایجاد زیرساخت‌های بوروکراتیکی انجام دادند که هم قادر به سرپاگیری و تجهیز ارتش و هم قادر به جمع‌آوری مالیات از جمعیت ناراضی بودند (Ertman, 2005: 375). به طور مشخص، استدلال می‌شود که جنگ انگیزه ضروری را برای حکم‌رانان قرن شانزدهم اروپا فراهم کرد تا دستگاه دولت تمرکزگرای و توانایی برای استخراج منابع را بهبود بخشد (Herrerros, 2011: 1596)، یا به‌زعم گیدنز «این جنگ و آمادگی برای جنگ بود که انگیزه اصلی را برای تمرکز در منابع اداری و سازمان‌دهی مجدد مالی فراهم ساخت که ویژگی اصلی ظهور دولت مطلقه محسوب می‌شود» (Giddens, 1985: 112). هلد نیز استدلال می‌کند که دولت‌های مدرن به این علت در اروپا تفوق یافتند که در جنگ پیروز شدند و موفقیت اقتصادی کسب کردند (هلد، ۱۳۸۶: ۸۷). بر اساس تحلیلی دیگر، در اروپا جنگ نیروی پیش‌برنده‌ای بوده که برخی از دولت‌ها را حیات بخشیده و برخی دیگر را محو کرده است (Herrerros, 2011: 1596). این استدلال که در جنگ‌های بزرگ دوره دولت‌سازی تعداد دولت‌هایی که از این جنگ‌ها خارج می‌شدند به مراتب کمتر از دولت‌هایی بودند که به آن وارد شده بودند ناظر به همین وضعیت است (Tilly, 1985: 184).

به همین علت، در مباحث دولت‌سازی، از ادبیات بسیار گسترده‌ای صحبت می‌شود که در آن‌ها نشان داده شده که جنگ و تهدید به جنگ فرایند بلندمدت دولت‌سازی اروپا را به پیش برده است (Brautigam, 2008: 16). تا آنجا که در اروپا جنگ پدر دولت-ملت نامیده شده است و شکل‌گیری مفهوم دولت مدرن بدون جنگ ناممکن تلقی شده است (Centeno, 2002: 22). بنابراین، از آنجا که کارگزار این جنگ‌ها در اروپا ارتش‌ها بودند، این موضوع، علاوه بر برقراری نوعی رابطه میان ارتش و دولت‌سازی، به ارتش‌های اروپایی در فرایند دولت‌سازی کارکردهای نظامی بیرونی گسترده‌ای می‌بخشید. ارتباط میان جنگ و ارتش و تداوم حیات دولت‌های

ملی در اروپا را بیش از هر کس مایکل مان این‌گونه نشان داده است:

هریک از دولت‌ها ویژگی خاص به خود را داشتند. اما الگوی کلی روشن است. دولتی که می‌خواست تداوم حیات داشته باشد مجبور بود قابلیت‌های استخراجی‌اش را در محدوده سرزمینی‌اش افزایش دهد تا ارتش یا نیروی دریایی حرفه‌ای داشته باشد. دولت‌هایی که نمی‌توانستند این کار را انجام دهند یا در نبردهای نظامی فرو می‌پاشیدند و یا در دولت‌های [پرواز] دیگر ادغام می‌شدند. ساکسونی، لهستان و باواریا به همین دلیل سرنوشت دوم را تجربه کردند (Mann, 1986: 490).

اما در آن سو، مرور ادبیات دولت‌سازی در ایران نشان می‌دهد که ارتش در فرایند دولت‌سازی ایران تقریباً فاقد کارکرد خارجی بوده است. برای نمونه، چنین دیدگاهی را می‌توان به روشنی در دیدگاه‌های میلسپو دید. بر اساس دیدگاه‌های او، نیروی نظامی ایران در زمان حضور او در ایران، بین سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶، فاقد توان تهاجمی بیرونی و صرفاً عهده‌دار حفظ امنیت و نظم داخلی ایران بود (میلسپو، ۲۵۳۶: ۱۳۰). همین کارکرد بدون وجوه بیرونی ارتش در ایران را کرونین نیز به صورت کلی‌تر مشخص ساخته است:

برداشت متعارف از نقش ارتش این است که هدف اولیه و حتی انحصاری از ایجاد آن جنگ با دشمن خارجی است، ولی این موضوع در مورد ارتش ایران در دهه‌های ۱۳۰۰ صادق نبود. ارتش ایران در آن زمان نه قصد انجام چنین وظیفه‌ای را داشت و نه توانایی انجام چنین جنگی را. در هر حال، هیچ تهدید نظامی مهم خارجی، در آن زمان، برای ایران وجود نداشت، بلکه مهم‌ترین وظیفه ارتش در آن زمان گسترش و حفظ اقتدار دولت مرکزی در سراسر کشور و از میان بردن هر نوع قدرت خودمختار محلی بود که به طور بالقوه می‌توانست قدرت دولت مرکزی را به چالش کشد (کرونین، ۱۳۷۷: ۴۰۲).

تحلیلی دیگر نیز نشان می‌دهد که اساساً این ارتش برای کارکردهای نظامی داخلی و نه بیرونی طراحی شده بود و این موضوع به شکل مشخص از سوی امرای ارتش نیز پذیرفته شده بود:

ارتش، به‌رغم توسعه آن تا سال ۱۳۰۵، در وضعی نبود که بتواند علیه یک ارتش خارجی دست به جنگ منظم بزند. این امر کاملاً روشن بود و افسران ارتش نیز از آن آگاهی داشتند. همین آگاهی در تغییرات سال ۱۳۰۶ متجلی بود؛ تغییراتی که بالابردن

توانایی ارتش برای برآوردن نیاز واقعی به حفظ امنیت داخلی را دنبال می‌کرد (Faser, 1927: به نقل از کرونین، ۱۳۷۷: ۲۵۹).

وقوع یک تهاجم خارجی، در سال ۱۳۲۰، نشان داد که ارتش در ایران تا چه اندازه برای انجام دادن کارکردهای بیرونی آمادگی نداشت. اعلان جنگ انگلستان و شوروی علیه ایران در ۳ شهریور ۱۳۲۰، تا زمان تسلیم ارتش ایران در ۶ شهریور همان سال، مشخص ساخت که این ارتش تنها طی ۷۲ ساعت فروپاشیده است. با وجود این، همین ارتش، چنان‌که جدول ۱ نشان می‌دهد، تنها بین سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ در حدود ۲۰ عملیات کوچک و بزرگ داخلی انجام داد. بنابراین، می‌توان با این تحلیل کرونین همراه شد که ایران آن دوره هنوز قادر نبود تا سیاست خارجی خود را بر مبنای قدرت نظامی استوار کند و به همین علت کارکردهای ارتش نیز اساساً در جهت انجام نقش خارجی تعریف نشده بود (کرونین، همان).

در یک جمع‌بندی متعادل، باید گفت کارکرد ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا چندین وجه تشابه و تمایز داشته‌اند. تا آن‌جا که به وجوه تشابه مربوط می‌شود، مشخص است که هر دو ارتش نقش برجسته‌ای در فرایند دولت‌سازی‌های ایران و اروپا داشته‌اند، اما زمانی که بحث از شیوه‌هایی است که از طریق آن نقش ارتش در فرایند دولت‌سازی‌های مورد بررسی محقق شده است وجوه تمایز پررنگی پدید می‌آید. اولاً، در حوزه کارکردهای داخلی، کارکردهای ارتش در ایران به‌مراتب گسترده‌تر از کارکردهای ارتش در اروپا بوده است. ثانیاً، در حوزه کارکردهای بیرونی، در حالی که ارتش در فرایند دولت‌سازی ایران اساساً فاقد کارکردهای بیرونی دیده شده است، ارتش در فرایند دولت‌سازی اروپا نقش بسیار پررنگی داشته است.^۲ موضوع سوم این است که، در ترکیب کارکردهای بیرونی و داخلی ارتش در دولت‌سازی اروپا، کارکردهای بیرونی به‌وضوح بر کارکردهای داخلی آن تفوق داشته است،^۳ در حالی که در ایران به علت نبود کارکردهای بیرونی ارتش چنین ترکیبی اساساً شکل نگرفته است.

۵. بررسی تطبیقی بسترهای بیرونی دولت‌سازی ارتش در ایران و اروپا

از آن‌جا که مباحث قبلی مقاله عمدتاً مباحث توصیفی بودند، در این بخش، بررسی‌های تطبیقی مقاله بیش‌تر بر وجوه تبیینی متمرکز خواهد بود. مباحث تبیینی مقاله اساساً

معطوف به این سؤال است که چرا نقش ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا تا این حد از هم متمایز بوده است. بررسی‌های مقاله در این خصوص نشان می‌دهد که این تمایزات کارکردی تا حد زیادی ریشه در بسترهای داخلی و بیرونی متمایزی داشته است که در آن ارتش‌های مزبور مبادرت به دولت‌سازی کرده‌اند. تا آن‌جا که به بسترهای بیرونی مربوط می‌شود که ارتش‌های اروپایی در آن به دولت‌سازی پرداختند استدلال‌ات متعددی وجود دارند که تأکید می‌کنند این بستر مبتنی بر نوعی داروینیسیم اجتماعی در شکل بین‌المللی آن بود. در این بستر، دولت‌هایی که فاقد ارتش‌های قوی بودند عموماً، به علت شکست در جنگ‌های خارجی، محدوده سرزمینی خود را از دست می‌دادند یا حتی از سوی دولت پیروز بلعیده می‌شدند. چنان‌که سورنسن بیان می‌کند:

اروپایی‌ها در فرایند دولت‌سازی معمولاً با تهدیدات بیرونی روبه‌رو بودند. قبل از آغاز قرن بیست، دامنه عدم توازن قوای مؤثر میان کشورها پایین بود. در این شرایط، دولتی که نمی‌توانست به صورت مؤثری در جنگ حضور داشته باشد، احتمالاً فرو می‌پاشید. البته، در این میان، بسیاری از این دولت‌ها در این جنگ‌ها پیروز نمی‌شدند و توسط رقیب‌های قدرتمندتر بلعیده می‌شدند (Sorensen, 2001: 345, 347).

پوچی نیز کمابیش همین نوع نگاه را دنبال می‌کند. به‌زعم وی، در عصر دولت‌سازی اروپا، جذب سرزمین‌های کوچک و ضعیف در درون دولت‌های قوی و بزرگ‌تر تا حد زیادی رایج بوده، چنان‌که آورده است:

نیروی محرکه‌ای که باعث تغییر می‌شد بیشتر در درون نظام دولت‌ها عمل می‌کرد تا در درون هریک از دولت‌های منفرد. تقویت حکومت سرزمینی و جذب سرزمین‌های کوچک و ضعیف در درون سرزمین‌های بزرگ‌تر و نیرومندتر منجر به تشکیل تعدادی از دولت‌های نسبتاً کوچک و مستقل گردید که خود را دارای حق حاکمیت تعریف می‌کردند (پوچی، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۴).

به‌زعم پرتز فضای کلی عصر دولت‌سازی در اروپا نیز واجد همین خصلت بود. به باور او، تکوین دولت‌های مدرن اروپایی در درجه اول مبتنی بر فرایند فتح و ادغام بود که در آن دولت‌های قدرتمند نظامی اجتماعات سیاسی ضعیف‌تر را از طریق زور در خود ادغام کردند (Porter, 1994: 12). مدلسکی نیز نشان می‌دهد که دولت-ملت‌ها، در اروپای اولیه، به این علت پابرجا ماندند که در جنگ‌های بزرگی که در پیرامون

آن‌ها در جریان بود موفق عمل کردند و استدلال می‌کند:

کوتاه‌ترین پاسخ به این که چرا [پرتغال، هلند، بریتانیا، ایالات متحده، اسپانیا، فرانسه، آلمان، روسیه و ژاپن] به صورت موفقیت‌آمیزی توانستند تا به دولت-ملت‌های اولیه تحول یابند، ولی اغلب تلاش‌های دیگری که در اروپا برای ساختن چنین دولتی صورت گرفت ناموفق از کار درآمد، این بود که این دولت-ملت‌های اولیه یا خودشان از قدرت‌ها بزرگ بودند یا همراه یا علیه این قدرت‌های جهانی در جنگ‌های پیروزمندانه شرکت داشته‌اند (Modelski, 1978: 231; Tilly, 1985: 185).

به همین علت، مور بستر دولت‌سازی در اروپای غربی را «تهدید مداوم» یا «وضعیت جنگ میان دولت‌ها» یا «واقعیتی به نام بلعیده‌شدن دولت‌های ناتوان از افزایش منابع لازم در رقابت‌های نظامی از سوی دولت پیروز» توصیف می‌کند (Moore, 2004: 300). این همان وضعیتی است که به‌زعم تیلی باعث شد تا قبل از قرن بیستم توازن قوای درخور توجهی میان دولت‌های ملی اروپایی وجود داشته باشد؛ به صورتی که دولتی که نمی‌توانست در این شرایط به نحو مؤثری نیروها و امکانات کافی را برای جنگ تدارک بیند فرو می‌پاشید. (Tilly, 1985: 184). همین وضعیت سبب شد تا درنهایت سنتون بستر دولت‌سازی‌های اروپا را دربردارنده بوی تند و بد نوعی داروینسیم اجتماعی بداند (Ceneton, 2002: 17).

اما بستر بیرونی که در آن ارتش درگیر فرایند دولت‌سازی ایران شد، تا حد زیادی، متفاوت با اروپا بود. بر اساس مطالعات گسترده‌ای که صورت گرفته است، در کنار سایر عوامل، به شکل خاص رقابت‌های میان انگلستان و روسیه در ایران دوره پیشامدرن ضامن استقلال نسبی آن دانسته شده است (کاظم‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۵؛ اشرف، ۱۳۵۹: ۶۶، ۶۸). رقابت‌هایی از این دست مانع گردید تا ایران به‌رغم نداشتن ارتش قوی برای دفاع از قلمرو سرزمینی خود، مانند باواریا و لهستان و ساکسونی، در اروپای عصر دولت‌سازی از سوی رقبای قوی‌تر کاملاً فرو بلعیده شود. همین بستر بیرونی در دهه نزدیک به عصر دولت‌سازی در ایران، یعنی دهه ۱۳۲۰، به‌مثابه آلترناتیوی برای کارکردهای بیرونی ارتش در ایران عمل کرد و موانعی بر سر راه اشغال ایران از سوی روس‌ها ایجاد کرد. این بار شرایط خاص حاکم بر محیط بیرونی، در قالب رقابت اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا بر سر ایران، وضعیت تقریباً مشابه‌ای با عصر پیشامدرنی ایران ایجاد کرد. این رقابت‌ها، که این بار میان شوروی و آمریکا بر سر ایران درگرفت، ایران

را قادر ساخت تا با بهره‌گیری از نوعی موازنه قوا استقلال خود را حفظ کند. برای نمونه، زمانی که دولت شوروی برخلاف موافقت‌نامه تهران از خروج نیروهایش از ایران سر باز زد، دولت امریکا در اسفند ۱۳۲۴ به استالین در این خصوص اولتیماتوم داد. این اولتیماتوم، ضمن یادآوری مفاد پیمان سه‌جانبه، شوروی را تهدید می‌کرد که در صورت عدم تخلیه ایران به ارتش امریکا دستور خواهد داد که به ایران مراجعت کند. ترومن بعدها در توجیه این اولتیماتوم گفت:

در سال ۱۹۴۶، من مجبور شدم اولتیماتومی برای نخست‌وزیر اتحاد جماهیرشوروی بفرستم و از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه‌جانبه را رعایت کند. ارتش روس بلافاصله از ایران خارج شد؛ زیرا دولت امریکا در آن زمان در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست در مقام مقابله به‌مثل برآید (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۷۵-۳۷۶؛ به نقل از مهدوی، ۱۳۶۸: ۸).

در حالی که این اولتیماتوم در اول فروردین ۱۳۲۵ از سوی امریکا صادر گردید، مسکو در چهارم فروردین، یعنی سه روز پس از این التیماتوم، طی بیانیه‌ای رسمی پذیرفت تا تخلیه نیروهای خود از ایران را آغاز کند و ظرف پنج تا شش هفته آن را تکمیل کند. مهدوی استدلال می‌کند از آن‌جا که امریکا در تصمیم خود مصمم به‌نظر می‌رسید، اولاً اولتیماتوم مزبور در تخلیه نیروهای شوروی در ایران مؤثر افتاد، ثانیاً از طریق اقداماتی از این دست استقلال و تمامیت ارضی ایران محفوظ ماند (مهدوی، ۱۳۶۸: ۸-۹). بدین ترتیب، در این موارد این مختصات بستر بیرونی حاکم بر فرایند دولت‌سازی در ایران بود که تأثیر فقدان کارکردهای بیرونی ارتش در فرایند دولت‌سازی را به‌نوعی جبران و حتی ایجاب می‌کرد.

۶. بررسی تطبیقی بسترهای داخلی دولت‌سازی ارتش در ایران و اروپا

در کنار بستر بیرونی متمایز، بستر داخلی متمایز نیز تا حدی عامل بخش دیگری از تمایزات کارکردی ارتش در فرایند دولت‌سازی ایران و اروپا دانسته می‌شود. تا آن‌جا که به اروپا مربوط می‌شود این بستر داخلی اولاً مبتنی بر تکرر واحدهای سیاسی مستقل بود که خود تا حد زیادی ریشه در ساختار فئودالی اروپا داشت. ثانیاً، در این بستر فرایند گذار از این واحدهای سیاسی متعدد و متجزای فئودالی به تعداد محدودتری از دولت‌های مدرن اولیه تا حد زیادی از طریق فتح و ادغام عموماً نظامی از سوی ارتش

محقق گردید. استدلالات پرتز این وضعیت را به خوبی نشان می دهد:

در قرن ۱۴، در حدود ۱۰۰۰ واحد سیاسی مجزا یا حتی بیش تر در اروپا وجود داشتند. تعداد این واحدهای سیاسی تا ۱۵۰۰ به ۵۰۰ واحد تقلیل یافت. تا سال ۱۷۸۹ تعداد این واحدها به ۳۵۰ رسید و تا سال ۱۹۰۰ تنها ۲۵ واحد سیاسی باقی مانده بودند. اغلب این فرایند یک کاسه شدن از طریق اقدامات حساب شده فتح و ادغام صورت گرفت یا همان طور که ارنست رنا می گوید این اتحادها عموماً از طریق زور عربان محقق گردیدند (Porter, 1994: 12).

استدلالات بدیع و بیرن بوم شیوه ادغام این واحدهای سیاسی فئودالی در قالب دولت های ملی را به خوبی نشان می دهد. آن ها، با بهره گرفتن از استدلالات نوربت الیاس، مشخص می سازند که فئودالیسم، بنا به منطقی خاص، مستعد منازعات نظامی متوالی و وضعیتی بود که از متن آن یک قدرت سیاسی به صورت انحصاری پدید آید. به زعم آن ها، در این نظام، ارباب هم از قدرت سیاسی و هم از قدرت اقتصادی برخوردار بود؛ یعنی وضعیتی که باعث می شد تا ارباب شمشیر خود را در خدمت جمع آوری ثروت قرار دهد. این همان وضعیتی بود که نظام فئودالی را در حالت برخوردهای رقابت آمیز و نزاع های مسلحانه دائمی بین واحدهای سرزمینی قرار داد که در آن هریک از فئودال ها تلاش می کردند تا وسعت اراضی خود را گسترش داده یا مانع از گسترش سرزمینی فئودال رقیب شوند. در این وضعیت و در شرایطی که بعضی از فئودال ها قادر شدند فئودال های دیگر را از میدان به در کنند، دولت های متمرکز کوچکی شکل گرفتند که محصول ادغام چند سرزمین کوچک بودند؛ درست مانند برخورد واحدهای کوچک تولیدی در حوزه اقتصاد که به پیروزی یکی از آن ها و تحمیل انحصار آن ها می انجامید (بدیع و بیرن بوم، ۱۳۸۷: ۱۲۳-۱۲۴). این تحلیل نخست نشان می دهد که دولت مدرن در اروپا از طریق فتح و ادغام عموماً نظامی واحدهای سیاسی مستقل فئودالی و از سوی ارتش پدید آمده است. دوم، مرزهای سرزمینی در این وضعیت تا حد زیادی نامشخص بودند. سوم، ارتش مدام می بایست مرزهای سرزمینی را وسعت می بخشید، به صورتی که یک واحد سیاسی متمرکزی شکل گیرد که نه آن قدر کوچک باشد که به وسیله دیگران بلعیده شود و نه آن قدر بزرگ که اداره کردن آن دشوار شود.

در آن سو، تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته است که نشان می‌دهد مناسبات فئودالی به شیوه اروپایی تا حد زیادی در ایران غایب بوده است؛ مثلاً، بر اساس تحلیلی، به‌رغم وجود نوعی تکثر در منابع و کانون‌های قدرت در ساخت اجتماعی، نظام سیاسی قاجار اجازه نمی‌داد تا طبقات و یا شئون مستقل و نیرومندی همچون اعیان و اشراف، اربابان و مالکان زمین‌دار، علما و روحانیون در ایران شکل گیرند. بر این اساس، در ایران فئودالیسم از نوع غربی، که در هر حال متضمن عناصر نیرومندی از آزادی و مصونیت گروه‌های اجتماعی بود، محقق نگردید (بشیریه، ۱۳۸۴: ۴۲، ۴۷). همین‌طور، به‌زعم لمبتون، در ایران به جای مناسبات فئودالی مناسبات زمین‌داری در قالب نوع خاصی از نظام تیول‌داری غلبه داشته است (لمبتون، ۱۳۶۲). علاوه بر این، از تضمین نداشتن حق مالکیت، نبود اشرافیت زمین‌دار مستقل، تمرکز قدرت سیاسی در شهرها نیز به عنوان عناصری نام برده شده که مانع از تفوق مناسبات فئودالی در ایران شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۶۰؛ آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۵۱-۵۵).

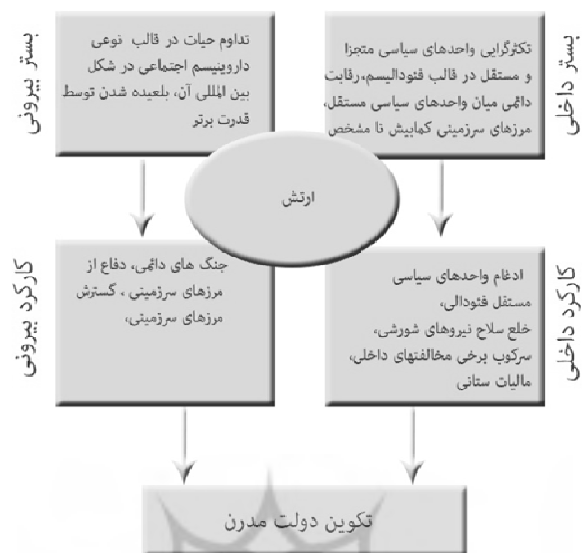
اگر استدلال‌ات فوق به همراه این استدلال اندرسون را، که به استثنای ژاپن فئودالیسم با مختصات مورد اشاره او تنها در اروپا تفوق داشته است (Anderson, 1974: 412-413)، بپذیریم، به‌نظر می‌رسد که بستر داخلی متمایز دولت‌سازی ایران باعث کارکردهای متمایز ارتش شده باشد. اگر، فارغ از برخی استثناءها، دولت‌های مدرن اولیه در اروپا از متن فتح و ادغام نظامی واحدهای سیاسی مستقل و متجزای فئودالی پدید آمد، برخلاف آن، در ایران و در نبود مناسبات فئودالی، دولت مدرن محصول گذار از منابع متکثر قدرت نیمه‌مستقل در درون محدوده سرزمینی از پیش موجود بود. بنابراین، در حالی که در ایران ارتش تنها تمرکز قدرت را در محدوده سرزمینی از پیش تعیین شده محقق ساخت، ارتش در اروپا در بسیاری موارد درگیر ادغام واحدهای سیاسی شد؛ ادغامی که مرزهای سرزمینی را تعیین می‌کرد. به این معنا، در حالی که ارتش در اروپا باید محدوده سرزمینی را تعیین کند، قدرت را یک‌کاسه می‌ساخت و در ایران ارتش مراکز نیمه‌مستقل قدرت را در محدوده سرزمینی تعیین شده یک‌کاسه می‌ساخت. این وضعیت سبب شد تا در اروپا ارتش کارکردهای سرزمینی برجسته‌ای پیدا کند، در حالی که ارتش در ایران چنین وجه کارکردی به خود گرفته بود.

برای این که یافته‌های تطبیقی برای متغیرهای چهارگانه به صورت یک‌جا فراهم گردد، در بخش پایانی مقاله، نمودارهای شماره یک و دو آورده شدند. این دو نمودار

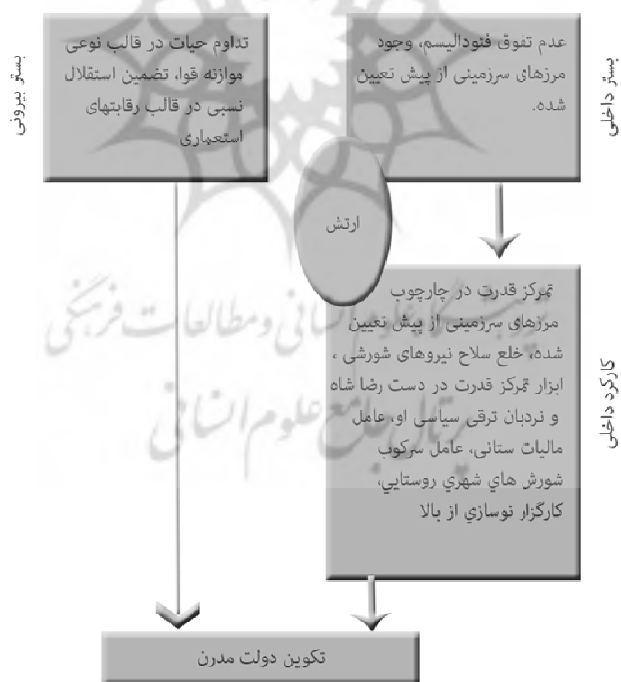
سیمای کلی شیوه‌های متمایز دولت‌سازی ارتش در ایران و اروپا و همین‌طور بسترهای داخلی و بیرونی متمایزی را که این دو ارتش در آن درگیر دولت‌سازی شده‌اند به شکل خلاصه نشان می‌دهد. چنان‌که مشاهده می‌کنیم، حوزه کارکردی ارتش در فرایند دولت‌سازی‌های اروپا هم وجه داخلی و هم وجه بیرونی داشته است. برخلاف آن، در ایران این حوزه کارکردی ارتش صرفاً به وجه داخلی محدود مانده است و از این حیث نقش آن دو در فرایند دولت‌سازی را کاملاً از هم متمایز کرده است. گرچه حد پایینی از تشابه در کارکردهای داخلی هر دو ارتش مثلاً در خلع سلاح نیروهای شورشی یا مالیات‌ستانی دیده می‌شود، در این جا نیز وجوه تمایز تفوق دارند، به صورتی که کارکردهای داخلی ارتش در فرایند دولت‌سازی در ایران بیش‌تر از کارکردهای داخلی ارتش در فرایند دولت‌سازی اروپا بوده است. بنابراین، در یک جمع‌بندی متعادل، باید گفت که اگر ما نقش برجسته ارتش در فرایند دولت‌سازی‌های ایرن و اروپا را وجه تشابه اصلی این دو ارتش در نظر بگیریم، شیوه اجرای این نقش برجسته به استثنای برخی موارد، مانند خلع سلاح نیروهای شورشی یا مالیات‌ستانی، در سایر موارد کاملاً متمایز اجرا شده است.

چنان‌که مشخص است، در ادامه نمودارها، علل این تمایز کارکردی نیز آورده شده است و دو نمودار نشان می‌دهد که علت این تمایز کارکردی تمایز در بسترهای داخلی و بیرونی بوده است که دو ارتش مزبور در آن درگیر فرایند دولت‌سازی شده‌اند؛ مثلاً در ایران بستر بیرونی به گونه‌ای بوده که تأثیر آن مستقیماً به دولت مدرن منتقل شده است و کارکرد بیرونی ارتش در دولت‌سازی را بلاانفعال کرده است. در آن سو، بستر بیرونی دولت‌سازی در اروپا به علت جنگ‌های دائمی میان دول عمده اروپایی به گونه‌ای بوده که دولت‌سازی بدون کارکردهای بیرونی ارتش تقریباً در اروپا ناممکن شده است. در مورد بستر داخلی نیز مرزهای تثبیت‌شده سرزمینی و نبود مناسبات فئودالی در دوره دولت‌سازی ایران سبب شده است تا ارتش کارکرد داخلی خود را در قالب تمرکز قدرت در محدوده سرزمینی مشخص محقق سازد، اما وجود مناسبات فئودالی در اروپا جنگ‌های متداوم و طولانی را میان واحدهای سیاسی مستقل و متجزای فئودالی برانگیخت و سبب شد تا ارتش از طریق فتح و ادغام نظامی واحدهای سیاسی مزبور محدوده سرزمینی خود را تعیین کند.

۴۴ ارتش و دولت‌سازی در ایران و اروپا: مطالعه‌ای تطبیقی در کارکردها و بسترها



نمودار ۱. نوع کارکرد و نوع بستر دولت‌سازی ارتش در اروپا



نمودار ۲. نوع کارکرد و نوع بستر دولت‌سازی در ایران

۷. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی مقاله مشخص کرد که نقش ارتش در دولت‌سازی‌های ایران و اروپا برجسته بوده و از این حیث وجوه تشابه عمده‌ای میان این دو برقرار بوده، اما زمانی که بحث بر شیوه‌هایی کلی متمرکز گردید که از طریق آن ارتش‌های مزبور نقش خود را محقق ساخته‌اند، وجوه تمایز آشکار شد. اولاً، نقش ارتش در فرایند دولت‌سازی ایران صرفاً وجوه داخلی داشته است. ثانیاً، این نقش داخلی ارتش در فرایند دولت‌سازی ایران هرچند مثلاً در مورد خلع سلاح شورشیان یا مالیات‌ستانی وجوه تشابه‌ای با نقش داخلی ارتش در فرایند دولت‌سازی اروپا داشته است، اما گسترده‌تر از آن بوده است. به این معنا کارکردهای گسترده صرفاً داخلی ارتش در دولت‌سازی ایران و ترکیبی از کارکردهای داخلی و بیرونی ارتش در دولت‌سازی‌های اروپا اصلی‌ترین تمایز آن دو بوده است. اگر ما نقش برجسته ارتش در فرایند دولت‌سازی‌های ایران و اروپا را وجه تشابه اصلی این دو در نظر بگیریم، شیوه اجرای این نقش برجسته، به استثنای برخی موارد مانند خلع سلاح نیروهای شورشی یا مالیات‌ستانی، در سایر موارد میان دو ارتش کاملاً متمایز اجرا شده است. چنان‌که نشان داده شد، این وجوه تمایز در شیوه کارکرد تا حد زیادی خود برابندی از تمایز در بسترهای داخلی و بیرونی بوده است که ارتش‌های مزبور در درون آن عمل کرده‌اند. بنابراین، نقش‌های متمایز ارتش در دولت‌سازی‌های مزبور نه در خلأ، بلکه در بسترهای مکانی و زمانی متمایزی جاری و جاری بوده‌اند و بیش از هر چیز حاوی زمان و مکان دانسته می‌شوند. این وضعیت بدان معناست که ما با نوعی «کارکردهای بسترمند» ارتش در فرایند دولت‌سازی روبه‌رو بوده‌ایم و در واقع این تمایز در بستر بوده است که تمایز در کارکرد را ایجاد کرده است.

در سطوح کلی‌تر و با توجه به نوعی آشفتگی متنی در مورد نسبت دولت‌سازی در ایران و اروپا، بررسی‌های تطبیقی مقاله متضمن یک یافته برای سامان‌دهی متنی در این ادبیات است. در این جا، بررسی‌های مقاله دست‌کم در مورد نقش ارتش در دولت‌سازی‌ها نشان می‌دهد که ممکن است دولت‌سازی‌های متأخر تلاش کرده باشند تا الگوی دولت‌سازی‌های اروپایی را تقلید کنند، اما همان‌طور که وضعیت ایران نشان داد آن‌ها در این تقلید، به علت بسترهای داخلی و بیرونی متفاوت شیوه‌های خاص خود را در تأسیس دولت‌های مدرن برگزیده‌اند. بنابراین، تقلید در شکل ساخت، اما

تنوع در شیوه ساخت وجه مشخص این دولت‌سازی‌ها بوده است. این تنوع در شیوه ساخت در ابعاد کلی‌تر می‌تواند نشانه مشخصی در این خصوص باشد که ما در ادبیات دولت‌سازی با تکرر و نه وحدت در راه‌های دولت‌سازی روبه‌روایم. تأثیرات این یافته مقاله می‌تواند پا را از ادبیات دولت‌سازی فراتر بگذارد و در ابعاد کلی حتی برای مطالعات علوم سیاسی پیامدهای روش‌شناسی مشخصی به‌همراه داشته باشد. یافته روشی مزبور می‌تواند مبین این موضوع باشد که نوعی نسبی‌گرایی و نه مطلق‌گرایی از نوع علوم طبیعی بر مطالعات علوم سیاسی تفوق دارند و گویای این موضوع است که ما باید پدیده‌های سیاسی را پدیده‌های مکانمند و زمانمند و لاجرم تاریخمند در نظر گیریم.

پی‌نوشت

۱. نظریه جنگ و دولت‌سازی تیلی، که بر اساس آن این جنگ بود که باعث پیدایش دولت‌های مدرن گردید (Tilly, 1975: 42; 1985: 170)، بیان کلی از همین نقش ارتش بوده است.
۲. یکی از عللی که باعث شده است بخش مربوط به کارکردهای داخلی ارتش در اروپا و کارکردهای خارجی ارتش در ایران حجم کمتری از مقاله را دربر گیرد، همین عامل، یعنی کارکرد داخلی کم‌رنگ ارتش در اروپا و عدم کارکرد خارجی ارتش در ایران، بوده است.
۳. مثلاً استدلالات مایکل مان به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. او می‌نویسد:

تا این‌جا من کارکردهای نظامی دولت را با کارکردهای بیرونی آن یک‌سان در نظر گرفته‌ام، اما این دیدگاه ممکن است با این سؤال مورد مخالفت قرار گیرد که آیا دولت از نیروهای نظامی برای سرکوب داخلی استفاده نکرده است. در این استدلال، نقاط قوتی وجود دارد؛ چرا که در تمامی دولت‌سازی‌های اروپا از ارتش برای سرکوب داخلی استفاده شده است و ارتش‌های دائمی هم به‌عنوان ابزار استثمار طبقه فاقد حامی و همین‌طور ابزار استبداد دیده شده‌اند، اما موضوعی که وجود دارد این است که این سرکوب‌های داخلی عامل رشد دولت نبوده‌اند. اول، به این دلیل که رشد دولت همه‌جا در طول دوره جنگ بین دولت‌ها حادث شده است و تحولات داخلی نقش ناچیز و حاشیه‌ای در این رشد داشته‌اند. دوم، سرکوب مخالفت‌های داخلی از سوی دولت‌ها در وهله اول به دلیل نیاز دولت به کسب درآمدهای بیشتر [یا مالیات سستانی بیشتر] برای جنگ بوده است (Mann, 1986: 490).

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۶). *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی، تهران: شیرازه.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه فیروزمند و دیگران، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۰). *تاریخ مدرن ایران*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اپللو، والترسی و استفان جی رستو (۱۳۸۹). *ملت دولت و نظام جهانی*، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: کویر.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: زمینه.
- بدیع، برتران و پی‌یر بیرن بوم (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی دولت*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- پوچی، جانفرانکو (۱۳۷۷). *درآمدی جامعه‌شناختی بر تکوین دولت مدرن*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگاه.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴). *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۲۹۹)*، تهران: کویر.
- فاتح، مصطفی (۱۳۵۸). *پنجاه سال نفت ایران*، تهران: پیام.
- فوران، جان (۱۳۷۸). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- کاظم‌زاده، فیروز (۱۳۷۱). *روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴-۱۹۱۴)*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱). *ایران دوران قاجار و برآمدن رضا خان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- کرونین، استفان (۱۳۷۷). *ارتش و حکومت پهلوی*، ترجمه غلامرضا علی‌بابایی، تهران: خجسته.
- کوثری، مسعود (۱۳۸۷). *روش مقایسه‌ای، در رهیافت و روش در علوم سیاسی*، ویراسته عباس منوچهری، تهران: سمت.
- لمبتون، آن (۱۳۶۲). *مالک و زارع*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی.
- مک کی، تام و دیوید مارش (۱۳۸۴). *روش مقایسه‌ای، در روش و نظریه در علوم سیاسی*، ویراسته دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه امیرمحمد حاج‌یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- مهدوی، هوشنگ (۱۳۶۸). *تاریخ روابط خارجی ایران از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط پهلوی*، تهران: مؤلف.
- میلسیو، آرتور (۲۵۳۶). *مأموریت امریکایی‌ها در ایران*، ترجمه حسین ابو‌ترابیان، تهران: پیام.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۶). *مطالعه تطبیقی تحول دولت مدرن در غرب و ایران در دولت مدرن در ایران*، ویراسته رسول افضل‌ی، قم: دانشگاه مفید.
- هلد، دیوید (۱۳۸۶). *شکل‌گیری دولت مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگاه.

Amirarjomand, S. A. (1998). *The Turban for the Crown*, New York: Oxford University Press.

Anderson, P. (1974). *Lineage of Absolute State*, London: New Left book Press.

- Badie, B. (2000). *The Imported State: the Westernization of Political Order*, Translated by Royal. C., Stanford: Stanford University press.
- Banani, A. (1961). *The Modernization of Iran, 1921-1940*, Stanford: Stanford University Press.
- Brautigam, D. (2008). *Taxation and State Building in Developing State*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Centeno, Miguel (1997). 'Blood and Debt: War and Taxation in Latin America,' *American Journal of Sociology*, Vol. 102, No. 6.
- Centeno, Miguel (2003). 'Limited War and Limited States in Irregular Armed Forces and Their Role', in *Politics and State Building*, D. Diane and W. Anthony (ed), Cambridge: Cambridge University Press.
- Ertman, Thomas (2005). 'State Building and State Formation in Europe', in *The Handbook of Political Sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Finer, S. (1975). 'State and Nation Building in Europe: the Role of Military', in Ch.Tilly, in *The Formation of Nation State in Western Europe*, Princeton: Princeton University Press.
- Giddens, A. (1985). *The Nation- State and Violence*, Berkeley: University of California Press.
- Hague, R. and Harrop (2007). *Comparative Government*, Palgrave.
- Herreros, F. (2011). *State, The in the Encyclopedia of Political Science*, G.T. Kurian (ed), Washington: CQ press.
- Hui, V. T. B. (2005). *War and State Formation in Ancient China and Early Modern Europe*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Humphreys, L. (1995). *The way of Heavenly Sword*, Stanford: Stanford University press.
- Karshenas, M. (1990). *Oil, State and Industrial Development in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lasswaell, H. (1968). 'The Future of Comparative Method', *Comparative Politics*.
- Lijphart, A. (2006). *Comparative Politics and the Comparative Method*, In *Comparative Method in the Social Science*, A. Sica (ed), New Delhi: Sage Press.
- Mann, Michael (1986). *The Source of Social Power*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Modelski, G. (1978). 'The Long Cycle of Global Politics and The Nation State', *Comparative Study In Society and History*, No. 20.
- Moore (2004). 'Revenues, State Formation and the Quality of Governance in Developing Country', *International Political Science Review*, Vol. 25, No. 3.
- Porter, Bruce D. (1994). *War and the Rise of the State: The Military Foundations of Modern Politics*, New York: Free Press
- Sorensen, Georg (2001). 'War and State-Making: Why Doesn't It Work in the Third World?', *Security Dialogue*, No. 32.
- Stone, Lawrence (1965). *The Crisis of the Aristocracy*, Oxford: Clarendon Press.
- Tilly, Charles (1975). *The Formation of Nation State in Western Europe*, Princeton: Princeton University Press.

عباس حاتمی ۴۹

Tilly, Charles (1985). 'War Making and State Making as Organized Crime', in *Bringing the State Back in*, P. Evans and d. Rueschmeyer and T. Skocpol (ed), Cambridge: Cambridge University Press.

Upton, J. (1968). *A History of Modern Iran: an Interpretation*, Cambridge: Harvard University Press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی